اخلاق آموزشى، يا راه و رسم آموختن‏

جواد محدثى‏

"دانايى" را اگر گنجى بدانيم، دست يافتن به آن رمز و رازى دارد كه آموختن آن، هم راه را نيمه مى‏كند؛ هم براى رسيدن به مقصد، اطمينان بخش‏تر است؛ هم با رنج كم‏تر، بهره بيش‏تر به دست مى‏آيد.

گشودن دژ دانش و غنودن در گلزار معرفت، كليدهايى دارد كه با بهره‏گيرى از آنها مى‏توان سريع‏تر و صحيح‏تر از گنج علم و چشمه معرفت برخوردار و سيراب شد.

آن چه در پى مى‏آيد، شمارى از اين كليدها و جرعه هايى ناب از حكمت معلمان بشريت، حضرت رسول‏صلى الله عليه وآله‏و اوصياى او است. در هر جرعه، حديثى مى‏آوريم و شرحى فشرده بر مضمون آن.

1. علم؛ غذاى روح‏

امام حسن‏عليه السلام‏فرمود:

«عجبتُ لِمَن يَتَفَكَّرُ فى مأكولِهِ، كيفَ لا يَتَفَكّرُ فى مَعقُولِه.»(1)

«در شگفتم از كسى كه در خوراكش انديشه و تأمل مى‏كند، اما در مسائل فكرى‏اش نمى‏انديشد.»

هم جسم، نيازمند خوراك است، هم روح و فكر.

خوراك بدن، خوردنى‏ها و نوشيدنى‏هاست و غذاى روح، علم و حكمت و آموختنى‏ها و معارف. فرآورده‏هاى فكرى هم ممكن است نا سالم باشد، مثل بعضى محصولات غذايى. آموزه‏هاى علمى هم گاهى مسموم و زيانبار است، مثل برخى خواركى‏ها و آشاميدنى‏ها. پس اين جا هم تأمل و دقت لازم است؛ مثل آن جا.

اين جا هم گاهى پرهيز و احتياط، شرط خردمندى است؛ مثل آن جا .

اين جا هم گاهى دانش ناقص و نا سالم، يا دانشمند غير مهذّب، زيان‏هاى جبران ناپذيرى مى‏زند؛ مثل آن جا.

شگفتى امام حسن‏عليه السلام‏بجاست، چون هم «دانش» ارزشمندتر از «غذا» ست، هم فكر و ذهن، حسّاس‏تر از شكم. از اين رو، هم «رهاورد» دانش را بايد محاسبه كرد، هم سرچشمه و بستر جريان «علم» را.

2. گفتن و شنيدن‏

امام على‏عليه السلام‏فرمود:

«اِذا جَلَستَ اِلَى عالمٍ فَكُن عَلى اَن تَسمَعَ أحرصَ مِنكَ على اَن تَقُولَ.»(2)

«هر گاه نزد دانشمندى نشستى، براى شنيدن بيش از گفتن حريص باش.»

گوش، پنجره دانايى است و شنيدن و گوش سپردن، كليد دانش.

پر حرفى در محضر دانشمند، او را از گفتن و آموختن باز مى‏دارد؛ براى حرّافان نيز، از دست دادن فرصتى است كه مى‏تواند بهره آور و مغتنم باشد، امّا زمينه بهره ورى را از بين مى‏برد.

اين كه دو گوش داريم و يك زبان، يعنى دو تا بشنويم و يكى بگوييم و بر شنيدن، بيش از گفتن مشتاق باشيم.

اين، خود يك حكمت ناب است؛ به خصوص آن گاه كه در حضور انسانى فرهيخته باشيم؛ كه لحظه لحظه آن حضور، مى‏تواند پر بار و سودمند باشد، يا اگر به غفلت سپرى كنيم، زيانبار و مايه خسارت و حسرت .

برخى «شهوت گفتار» دارند، بعضى هم «هنر گوش دادن»، آن كجا و اين كجا؟

با تور سكوت و استماع، گوهر دانش را مى‏توان صيد كرد و با «خوب گوش كردن»، شكارچى حكمت هايى مى‏توان شد كه در دل و جان و بر زبان فرزانگان است. آرى... يكى گفتن و دو تا شنيدن.

3. سئوال كليد گنج دانش‏

پيامبر اعظم، حضرت محمدصلى الله عليه وآله‏فرمود:

«العلمُ خزائن، و مفتاحُها السئوال.»(3)

«دانش، گنجينه‏هايى است و كليد آنها "پرسيدن" است.»

گنج را بايد استخراج كرد و گنجينه را بايد گشود. در مسير آموختن، اصل و نحوه و انگيزه سؤال، نقش مهمّى دارد.

آن كه نمى‏پرسد، يا از خاصيت معجزه گر «پرسيدن» بى خبر است؛ يا غرور و تكبّر، مانع آن مى‏شود، و در هر صورت، اگر كسى «تواضع براى پرسيدن» نداشته باشد، همواره در ذلّتِ جهل باقى مى‏ماند.

نحوه سؤال، در كيفيّت جواب هم تأثير دارد؛ چون پاسخ، متناسب با پرسش و پرسشگر است.

انگيزه پرسيدن نيز در دريافت پاسخ بى اثر نيست و گاهى حكمت در آن است كه سؤالى را بى جواب بگذارند. از اين رو، پيشوايان توصيه كرده‏اند كه براى فهميدن بپرسيد، نه براى آزمودن طرف.

چه خوب است متواضعانه، دسته كليدى از سؤال‏هاى خوب و مفيد برداريم و گنجينه علوم را بگشاييم و از «سؤال» نگريزيم و خجالت نكشيم. حيف است كه دانش فرزانگان در نهانخانه سينه هايشان مكتوم بماند و تشنگان، محروم. پرسيدن عيب نيست، ندانستن عيب است.

4. استاد گزينى‏

امام على‏عليه السلام‏فرمود:

«لا تَجلِسوا عِندَ كُلِّ داعٍ مُدَّعٍ يَدعوُكم مِن اليقين ِ اِلى الشّكِّ و مِنَ الاخلاصِ الى الرّيا، وَ مِن التّواضعِ الى التكبّرِ... .»(4)

«نزد هر دعوت كننده پر ادعايى منشينيد كه شما را از "يقين" به "شك" فرا مى‏خواند و از "اخلاص" به "ريا" و از "فروتنى" به "تكبّر"... .»

زانوزدن نزد «استاد» براى آموختن «دانش» نخستين گام علم آموزى و فراگيرى حكمت است؛ امّا گاهى آموزه‏هاى استاد، انحرافى و آسيب زا و مسموم كننده است، به جاى آن كه رشد دهنده باشد، تباه مى‏سازد و به جاى آن كه ارتقاء دهد و اوج بخشد، به سقوط مى‏كشاند. اين است كه بايد در «گزينش استاد» و سپردن «گوش جان» به تعليمات معلّم، بصير بود و براى اين گزينش، معيار داشت.

اين كه استاد است و تخصص و دانش دارد، كافى نيست، زيرا:

«چو دزدى با چراغ آيد، گزيده‏تر برد كالا»

كالاى طلبه و دانشجو، اخلاص، فروتنى و يقين است. اگر القائات و شبهه افكنى‏هاى استاد، سبب شود كه «گوهر يقين» را از شاگرد بر بايد و او را دچار ترديد در باورها و بينش‏ها سازد، اين جاست كه علم استاد، به جاى «قاتق نان» بودن، تبديل به «قاتل جان» مى‏شود.

اخلاص، خمير مايه علمى است كه به «تهذيب نفس» مى‏انجامد. اگر مركزى علمى يا كلاسى آموزشى يا استاد و معلمى با وسوسه‏هاى دنيا گرايانه و رياكارانه، روح اخلاص را از يك «دانشجو» يا «طلبه» يا هر جوينده معرفت بگيرد، او را دچار آفتى عظيم ساخته است.

هوشيارى، شرط كاميابى است. گاهى ابليس‏هايى در سيماى انسان به اغواگرى خلايق مشغولند.

«پس به هر دستى نبايد داد دست.»

حضور در درس استاد، نوعى «بيعت علمى» با اوست. بايد ديد دست بيعت به كه مى‏دهيم و ظرف دل و جان را به كه مى‏سپاريم؟

حضرت على‏عليه السلام‏از حضور در محضر پر ادعاهاى خودخواه و مردم فريبى كه از يقين به شك فرا مى‏خوانند بر حذر مى‏دارد؛ نيز از نشستن در مجلس آنان كه از اخلاص به ريا و از تواضع به تكبر مى‏خوانند و به جاى كاشتن بذر نصيحت و خير خواهى در دل‏ها، تخم بدبينى و بد خواهى و كينه ورزى مى‏پاشند و به جاى دعوت به زهد و وارستگى از تعلقات دنيوى، به دنيا زدگى و رياست‏طلبى و جاه و مقام مى‏كشانند.

نبايد گذاشت به نام «گفتمان»، يقين را از ما بگيرند و ويروس شك در دلها پخش كنند و به اسم «بحث آزاد»، باورهاى قطعى و روشن ما را دچار تزلزل كنند. اگر در علم آموزى، اخلاص نباشد، ره به جايى نمى‏بريم و اگر دانش، پلى براى دنيا جويى و جاه‏طلبى باشد، حق اين سرمايه معنوى ادا نخواهد شد.

5. آموختن مهم‏ترين‏ها

امام على‏عليه السلام‏فرمود:

«اَلعُمرُ اَقصَرُ مِن اَن تَعَلَّمَ كُلَّ ما يَحسُنُ بِكَ عِلمُه، فَتَعَلَّمِ الاَهَّمَ فالاهَمّ.»(5)

«عمر، كوتاه‏تر از آن است كه هر چه را دانستنش براى تو نيكوست بياموزى. پس آنچه را مهم‏تر است [به ترتيب اولويت و اهميت‏] بياموز.»

در اين كه دانش، خوب است شكى نيست. در اين كه علم آموزى پسنديده است سخنى نيست. پس هر چه بيشتر، بهتر.

اما... مگر مى‏توان همه آموختنى‏ها را فرا گرفت؟

هم دايره علوم گسترده است و روز به روز گسترده‏تر مى‏شود و دست يابى به همه دانش‏ها غير ممكن مى‏گردد، هم مجال و فرصت انسان به حدى نيست كه همه علوم را فرا بگيرد.

پس چه بايد كرد؟... چاره‏اى نيست جز «گزينش» و انتخاب بهترين‏ها و لازم‏ترين‏ها و راهى نيست جز «اولويت بندى» در پرداختن به رشته‏هاى علوم و موضوعات مختلف آموختنى، هر چند همه سودمند و كار آمد باشد.

«مديريت»، تنها در كار توليدى و ادارى و شركت‏ها و كارخانجات و مؤسسات نيست. «مديريت زمان» و بهره‏گيرى مناسب و بهينه از عمر و فرصت‏ها هم نوعى مديريت است كه كم بهاتر از مديريت‏هاى توليدى و تجارى و ادارى نيست . شما چه تعداد انسان هايى را مى‏شناسيد كه بر «عمر بر باد رفته» افسوس مى‏خورند؟ حتى آنان كه در بستر دانش و مسير علوم و فنون ره سپرده‏اند از اين حسرت‏ها مستثنى نيستند.

زبان حال برخى از دانش آموختگان اين است:

برداشته‏ايم، آن چه بگذاشتنى است

بگذاشته‏ايم، آن چه برداشتنى است‏

پس «اهم و مهم كردن» در هر كارى، از جمله در علم آموزى، هم ضرورى است، هم مفيد، هم جلوگيرى كننده از افسوس‏هاى بعدى.

ظرفيت‏هاى ذهن ما محدود است و گنجايش فكر نيز محدود. زمان و عمر هم اندازه‏اى دارد و پايان يافتنى است. دانش هم گسترده‏تر از آن است كه به همه علوم، احاطه يابيم. پس چاره‏اى جز گزينش بهترين‏ها و لازم‏ترين هانيست. و گرنه حاصل صرف عمر، دريغ و افسوس خواهد بود.

6. بهره ورى از دانش‏

امام على‏عليه السلام‏فرمود:

«تَعلَّمْ عِلمَ مَن يَعلمُ، وَ عَلِّم عِلمَك مَن يَجهَلُ، فاذا فَعَلتَ ذلكَ عَلَّمكَ ما جَهِلتَ وَ انَتَفعتَ بِما عَلِمتَ.»(6)

«دانش كسى را كه مى‏داند بياموز و دانش خود را به كسى كه نمى‏داند بياموزان، پس هر گاه چنين كنى، آن چه را نمى‏دانى به تو مى‏آموزد و از آن چه مى‏دانى سود مى‏برى.»

جريان دانش، دو سويه است: ياد گرفتن و ياد دادن. چه خوب كه انسان پيوسته هم «شاگرد» باشد هم «استاد»؛ آن چه را مى‏داند، بدون احتكار و بخل در اختيار ديگران و مشتاقان قرار دهد؛ آن چه را هم نمى‏داند، مشتاقانه و فروتنانه از دانشمندان بياموزد.

يا فايده گير آن چه ندانى ز دگر كس

يا فايده ده آن چه بدانى دگرى را

جوياى علم، اگر اين داد و دهش و سخاوت علمى را داشته باشد، چشمه دانش او در بستر تشنه دل‏هاى دانش طلب جارى مى‏شود و به نوعى پرداخت زكات دانش است؛ به آن گونه كه دراحاديث آمده است:

«زكاة العلم نشره.»(7)

جوياى دانش نيز، اگر با تواضع و دورى از خود برتر بينى و احساس بى نيازى، پيوسته در مسير آموختن بيش‏تر و افزودن بر دانايى خود باشد، گنجينه دانش خود را غنى‏تر مى‏سازد.

احتكار دانش و انحصارطلبى در علوم، مايه حرمان ديگران مى‏گردد. بالندگى و رشد علم، سايه فعّال‏تر ساختن «جريان دانش» در حيات علمى استاد و شاگرد است. ذهن دانشمند با اين گونه ورزش‏هاى علمى و بحث و بررسى‏ها و ياد گرفتن‏ها، قوى‏تر و ورزيده‏تر مى‏شود.

در احاديث آمده است: حكمت، گمشده مؤمن است؛ هر جا سراغ داشته باشد، در پى آن مى رود، هر چند نزد منافق باشد.(8) «روح علمى» ارزشمنداست. برخى نشاط روان و شادابى روحشان در مجالس بحث و مذاكرات علمى و سؤال و جواب‏ها به اوج مى‏رسد. برخى هم از مباحث علمى خسته مى‏شوند، نه حال بهره بردن دارند، نه شوق بهره رساندن.

بى حوصلگى، مانع شكوفايى عقل و خرد است. بايد پيوسته «شوق آموختن» را در دل و جان زنده نگه داشت.

7. تكرار و حفظ

امام على‏عليه السلام‏فرمود:

«مَن أكثَرَ مدارَسَةَ العِلمِ، لَم يَنسَ ما عَلِمَ، وَ استفادَ مالم يَعلَم.»(9)

از دير باز گفته‏اند: درس يك بار و تكرار هزار بار. اين يكى از رموز كاميابى در آموختن دانش و به خاطر سپردن آموخته‏ها و بهره ورى از علوم و معلومات است.

از آفت‏هاى علم، «فراموشى» است.

بسيارى از آن چه از راه خواندن و آموختن، به صورت كتبى و شفاهى فرا مى‏گيريم، در معرض زدوده شدن از صفحه ذهن و بايگانى حافظه است. بسيارى نيز از اين نكته گله دارند كه از آن چه مى‏خوانيم و مى‏شنويم و مى‏آموزيم، چندان در ذهن ما باقى نمى‏ماند و به مرور زمان از ياد مى‏رود .

چاره چيست؟ راه ماندگار سازى دانسته‏ها كدام است؟

اگر آن چه را مى‏شنويد، يا مطلبى را كه مى‏خوانيد، يا خاطره و حكايتى را كه در ذهن داريد، يا آيه و حديث و شعر و لغتى را كه حفظ كرده‏ايد، وقتى براى ديگران باز گو كنيد، در ذهنتان نقش مى‏بندد و ديرتر از يادتان مى‏رود. اين نكته تجربه شده است و باز گويى ومرور و تكرار، نقش مهمى در تثبيت ذهنى علوم و آموخته‏ها دارد.

آن چه در حديث با عنوان «مدارسه» ياد شده است، همين باز خوانى و مرور مجدد و درس و بحث و تكرار و گفت‏وگوى مباحث علمى است.

نخستين ثمره آن، مصونيت از «فراموش شدن معلومات» است؛

ثمره ديگرش، روشن شدن مجهولات و نادانسته‏ها و حل مبهمات است.

از رهگذر بحث و گفت‏وگوى علمى و مباحث درسى، زواياى پنهان موضوع، آشكار مى‏شود و بخش‏هاى مورد ابهام، روشن مى‏گردد.

اگر دانش، گذر گاهى براى كشف مجهولات است، يكى هم به اين صورت است كه با مبنا قرار دادن «دانسته‏ها»، به حل «مجهولات» بپردازيم.

پيش شرط تحقق اين دو هدف يعنى «حفظ معلومات» و «رفع مجهولات» ، داشتن صبر و حوصله براى تكرار و درس و باز خوانى و گفت‏وگوى علمى است، و كدام هدف است كه بى صبر و شكيبايى و تحمل، به دست آيد؟!

8. غنى سازى علم‏

امام على‏عليه السلام‏فرمود:

«مَن اكثَر الفِكرَ فيما تَعَلَّمَ، اَتقَنَ عِلَمه و فَهِمَ مالم يَكُن يَفهَمُ.»(10)

«هر كس در آن چه آموخته است بسيار بينديشد، علمش استوار گردد و آن چه را نفهميده است مى‏فهمد.»

اگر آموخته‏ها با تكرار و باز گويى در ياد مى‏ماند، با فكر و انديشيدن به پختگى و استحكام مى‏رسد.

آن چه انسان فرا مى‏گيرد، گاهى «مواد خام» است و قابليت آن را دارد كه به شكل‏هاى مختلف در آيد و در بوته آزمايش قرار گيرد و كار آيى آن تجربه شود.

«بوته آزمايش» براى مسائل علمى، تفكر و نقد عالمانه و برخورد نقادانه با فراورده‏هاى دانش است. خامى‏هاى آن چه مى‏آموزيم و كاستى‏هاى آن چه به صورت علم به ما انتقال مى‏يابد، با تفكر برطرف مى‏شود و به غنا و اتقان مى‏رسد.

در درس آموختن، بعضى به كتاب‏هاى زياد و شرح‏ها و حاشيه‏ها مراجعه مى‏كنند. انبوه نظرها، گاهى راه را بر «خلاقيت ذهنى» مى‏بندد و آموخته‏ها در همان سطح و مايه باقى مى‏ماند. برخى هم از روش «تفكر در آموخته‏ها» بهر مى‏گيرند، شيوه‏اى كه سفارش امام على‏عليه السلام‏است.

با انديشه در آن چه ياد مى‏گيريم، هم آن نكته علمى «متقن» و «مبرهن» مى‏شود، هم آن چه هنگام درس و در جلسه آموزش نامفهوم مانده، فهميده مى‏شود. حفظ طوطى وار دانش، كار ساز نيست و زايندگى هم ندارد.

بر عكس، هر چه توسعه علمى و رشد دانش است، در سايه تفكر در آموخته‏ها و سبك و سنگين كردن مطالب علمى و غنى سازى دانش با «دستگاه فكر» است. حل مجهولات علمى نيز ازرهگذر انديشه درباره «دانسته‏ها» و «آموخته‏ها» ميسر است.

9. نقد علمى‏

عيساى مسيح‏عليه السلام‏فرمود:

«خُذوا الحقَ مِن اهلِ الباطِلِ و لا تأخُذوا الباطِلَ مِن اهل الحقِ.»(11)

«حق را از اهل باطل بگيريد. اما باطل را از اهل حق نپذيريد.»

«حق مدارى» آموزه ارزشمند دين اسلام است. آنكه «حق» را بشناسد، حرف‏ها و آدم‏ها و گروه‏ها و گرايش‏ها را با آن مى‏سنجد و به ميزان تطابق آنها با حق، مى‏پذيرد، يا ردّ مى‏كند.

در آشفته بازار «عرضه انديشه‏ها»، بسيارى از مطالب نادرست، بارنگ و لعاب حق به خورد جامعه داده مى‏شود.

آن كه «معيار» و «ميزان» داشته باشد، فريب نمى‏خورد و منحرف نمى‏شود؛ اما آنكه فاقد معيار است، دچار حيرت و ضلالت مى‏شود.

هر كس خود را بر حق مى‏داند و مطالب و ايده‏هاى خويش را به نام حق مطرح مى‏كند. پس بايد مجهز به شناخت حق بود و آن را از دل باطل بيرون كشيد و حق و باطل به هم آميخته را جدا كرد.

كسى كه «فرقان» داشته باشد، گيج نمى‏شود.

گاهى حرف درست، از زبان يك فرد كج فهم نيز، ممكن است برآيد و در يك مكتب انحرافى هم ممكن است نكته‏هاى درستى يافت شود.

توصيه حضرت مسيح‏عليه السلام‏اين است كه اگر اهل باطل، مطلب حق گفتند، بپذيريد و اگر اهل حق، مطلب باطل گفتند، نپذيريد. در ادامه كلام حضرت عيسى «ع» چنين آمده است:

«... اهل نقد سخن باشيد و با حرف‏ها نقادانه برخورد كنيد، چه بسا يك «ضلالت» به آيه‏اى از كتاب آسمانى تزيين مى‏شود؛ آن گونه كه يك سكه مسى را نقره اندود مى‏كنند كه گول زننده است. نگاه به هر دو (سكه نقره و مس نقره اندود) يكسان است، ولى افراد بصير و بينا آگاهند و آن دو را از هم باز مى‏شناسند.»

اين حقيقتى تكرارى و حكمتى است كه هر روز مى‏توان آن را مشاهده كرد و نمونه هايش فراوان است.

مگرنه اين كه بسيارى از انديشه هاى باطل،با چاشنى آيه و حديث، عنوان مى‏شود و باطل را با تقلب به جاى حق مى‏نشانند؛ با رنگ و لعابى فريب دهنده و زيبا؟

اهل دانش، بايد حق‏شناس باشند، تا باطل را در لباس‏ها و چهره‏هاى رنگارنگش بشناسند.

«نقد علمى» نقاب‏ها را كنار مى‏زند و فريب را بى رنگ مى‏سازد.

10. فروتنى در آموختن‏

پيامبراعظم‏صلى الله عليه وآله‏فرمود:

«مَن لم يَصبِر على ذُلِ التَّعَلُّمِ ساعةً، بَقِىَ فى‏ ذُلِّ الجَهلِ ابداً.»(12)

«هر كس بر خوارى آموختن، يك ساعت صبرنكند، براى هميشه در خوارى جهل مى‏ماند.»

انسان، ابتدا نمى‏دانست، سپس دانا شد. به تعبير قرآن كريم، وقتى به دنيا آمديد چيزى نمى دانستيد.(13)

پس ،سابقه انسان «ندانستن» است. دانايى، فضيلتى است كه در سايه تلاش براى آموختن فراهم مى‏آيد.

هر چند سؤال، كليد دانايى است، ولى تابلوى ندانستن است. آن كه مى‏پرسد، به طور ضمنى به جهل خويش اعتراف مى‏كند.

در اين جا، بتى به نام «من» بايد زير پا گذاشته شود و منّيت و غرور در هم شكسته شود تا فرشته علم به انسان چهره نشان دهد و به رويش آغوش بگشايد.

گاهى «تواضع» براى انسان «رفعت» مى‏آورد؛ تواضع در مسير كسب دانش و زير پا گذاشتن غرور، از اين موارد است. همچون دارويى تلخ كه بايد لحظه‏اى تحملش كرد تا به سلامتى دراز مدت دست يافت.

تحمل دوران آموزش و زانوزدن در برابر استاد و حضور شاگردانه در كلاس درس و افتادگى در راه بهره‏مندى از چشمه علم اساتيد، مايه دانشورى و سربلندى و عزت دانش پژوه مى‏گردد.

اين همان رفعتى است كه پيامد خاكسارى است.

افتادگى‏آموز اگر طالب فيضى

هرگز نخورد آب، زمينى كه بلنداست‏

اگر بيمار، برخوردن داروى ناگوار، شكيب نورزد يا اگر مصدوم تيغ جراح را تحمل نكند، بايد بيمارى و درد مزمن را تحمل كند يا با خطر مرگ روبه رو شود.

بى‏شك، جهل هم يك بيمارى است كه درمانش معرفت است و طبيبش معلم و درمانگاهش مكتب و مدرسه و حوزه و دانشگاه، و فروتنانه بايد در محضر دانشمندان حضور يافت.

اين خاكسارى و به تعبير حضرت رسول‏صلى الله عليه وآله، «ذُل سؤال»، تلخى و حقارت يك عمر زيستن در جهل را از بين مى‏برد.

علم، بسى شيرين است. اگر طالب دانش طعم و لذت آن را بچشد، حتى «حقارت سؤال» هم برايش محبوب و شيرين و دلنشين مى‏شود و نه تنها آن را مايه ننگ نمى‏شمرد، كه سبب افتخار مى‏داند.

آيا ترس از سؤال و گريز از آموختن، نشانه بى ذوقى در « وادى معرفت» نيست؟

11. رمز و راز دانشورى‏

در حديث قدسى آمده است:

«وَضَعتُ العِلمَ فى الجوعِ و الجَهدِ، والنّاسُ يَطْلُبُونَهُ بالشِبعةِ والّراحةِ فَلا يَجِدونَه.»(14)

«دانش را در گرسنگى و تلاش قرار دادم، مردم آن را در سيرى و آسايش مى‏جويند، پس آن را نمى‏يابند.»

اگر دانش، «گنج» است، براى دست يافتن به آن بايد «رنج» كشيد.

آن چه در اين حديث قدسى آمده، بيانگر يكى از سنت‏هاى الهى است. گنج دانش در خرابه گرسنگى و زحمت و رنج مدفون است و بايد با تيشه تلاش به حفارى در اين زمين و زمينه پرداخت و گوهر دانايى را به دست آورد.

«هجرت براى كسب علم» گوشه‏اى از اين جد و جهد به شمار مى‏رود، چون در غربت‏ها، هم گرسنگى است، هم محروميت و رنج. هر كس كه شيفته طاووس علم و معرفت باشد، بايد زحمت سفر به هندوستان غربت و سختى را هم بر خويش هموار سازد.

شناسنامه علمى همه حكيمان و فرزانگان و دانشى مردان، پر از نمونه‏هايى از رنج‏ها و مرارت‏ها در راه كسب علم است. دست يافتن به «سرچشمه آب حيات» باتن آسايى و پر خورى و راحت‏طلبى ممكن نيست.

سرگذشت علامه طباطبايى را بخوانيد. اين فيلسوف شرق و مفسر بزرگ، براى تحصيل علم از تبريز به نجف رفت و با فقر و گرسنگى و غربت دست به گريبان بود، تا آن جا كه نزديك بود «دست از طلب بدارد...»، اما فيض روح القدس‏اش يار شد و اميد و نويد داد، خواند و آموخت، تا آن كه «علامه» شد.

«راحت‏طلبى» و « عافيت جويى» سد راه علم است، و جد و جهد وجوع ،زمينه ساز رسيدن به درجات والا.

12. چهار گام دانش‏

حضرت محمدصلى الله عليه وآله‏فرمود:

«اوّلُ العلمِ الصَّمتُ، وَالثّانى الاستماع، والثالثُ العَمَلُ به، والرابعُ نَشرُه.»(15)

«نخستين گام علم، سكوت است؛ گام دوم گوش دادن؛ گام سوم، عمل كردن به آن؛ گام چهارم نشر آن است.»

آمادگى «ظرفيت دل» براى پذيرش علوم، با سكوت و شنيدن پديد مى‏آيد. براى آموختن، فهم، فايده رسانى و گسترش علم، بايد به اين چهار نكته توجه داشت.

در فضاى پر هياهو، نه مى‏توان خوب ياد داد، نه ياد گرفت. «صَمت»، سكوتى همراه با توجه است كه زمينه تفهيم وتفاهم و تعليم و تعلم را فراهم مى‏آورد.

بزرگان دانش و اخلاق، در قلمرو علم آموزى توصيه به شنيدن و گوش دادن شايسته دارند و به تعبير روايات: « حسن الاستماع».

گوش دادن هم كافى نيست؛ زيرا نه هر كه به آب رسد سيراب مى‏شود و نه هركه سرمايه‏اى داشته باشد سود مى‏برد.

«آموختن»، كافى نيست؛ بلكه «عمل» به آموخته‏ها است كه علم را به ثمر مى‏رساند.

ثمر علم، اى پسر عمل است

ور نه تحصيل علم، دردسر است‏

گام چهارم، «نشر علم» است. آنان كه گرفتار احتكار و بخل علم‏اند، راه آب و سرچشمه را بسته‏اند و تشنگان و خواستاران را محروم مى‏سازند.

نشر علم، براى دانشمند هم مفيد است و زمينه تعامل و تعاطى علمى و فكرى را مهيا مى‏سازد. عمل به علم، آن را در دلها راسخ‏تر مى‏سازد و نشر دانش، آن را در سطح جامعه مى‏گستراند. يكى، رسوخ عمقى است و ديگرى، توسعه سطحى.

13. ادبِ پرسيدن‏

امام على‏عليه السلام‏فرمود:

«سَل تَفُقُّهاً وَلا تَسألْ تَعنُّتاً.»(16)

«براى فهميدن و آموختن بپرس، نه به قصد به زحمت انداختن ديگرى.»

اين كلام را آن حضرت در پاسخ كسى فرمود كه مسئله دشوارى را از وى پرسيد، اما نه به قصد ياد گرفتن، بلكه به قصد آزمودن امام، كه آيا جواب را مى‏داند يا نه؛ و اين، دور از ادبِ پرسيدن است.

گاهى بعضى دچار«غرور علمى» مى‏شوند و براى آن كه دانش خود را به رخ ديگرى بكشند، از آنان سؤال مى‏كنند، تا سطح سواد و معلومات طرف را بفهمند و دانسته‏هاى خود را مطرح كنند و با شرم و تحقير ديگرى، او را به زحمت اندازند و اين كارى است غير عاقلانه.

كسى كه از روى «تفقّه» و به قصد رسيدن به عمق معرفت مى‏پرسد و سؤالش با انگيزه شبهه زدايى از خويش و كاستن از بار جهل خود است، او در مسير دانايى گام بر مى‏دارد و سزاوار ستايش است.

مردى شامى خدمت امام على‏عليه السلام‏رسيد و گفت: ياعلى! چند سؤال دارم - قصد او يادگيرى نبود، بلكه مى‏خواست امام را بشكند - ، آن حضرت فرمود: از روى تفقّه بپرس، نه از روى تعنّت.

چنين پرسيدنى، يا به غرور سؤال كننده مى‏انجامد، يا به تحقير فرد سؤال شونده، و هيچ كدام زيبنده نيست و چنين سؤالى، هيچ قفل بسته‏اى را نمى‏گشايد.

14. سؤال مفيد

امام امير مؤمنان‏عليه السلام‏فرمود:

«سَل عَمّا لابُدَّ لك مِن عِلمِه وَ لا تُعذَرُ فى جَهلهِ.»(17)

«از چيزى بپرس كه از دانستن آن ناچارى و در ندانستن آن معذور نيستى.»

هم علم بسيار است، هم سؤالات بشر بى انتهاست. پس چه بايد پرسيد؟ بسيارى از مطالب است كه دانستن آن اولوّيت اوّل نيست و ندانستن آن هم نقصى براى آدمى به شمار نمى‏رود؛ امّا برخى مسائل، دانستنش لازم است و جهل به آنهانشان غفلت و گم كردن راه است.

اگر من ندانم كه بلندترين قله جهان كجاست، يا عميق‏ترين نقطه درياها چند متر است، به جايى ضرر نمى‏زند؛ اما اگر مسائل دينى و حلال و حرام الهى را ندانم، يا شيوه برخورد صحيح با مردم را نشناسم، يا خواندن قرآن را نتوانم، يا با پيشوايان دينى نا آشنا باشم، يا پيشينه فرهنگ و تاريخ خود را ندانم، اين‏ها عيب است.

از چيزى بپرسيم كه هم به دردمان مى‏خورد، هم دانستنش لازم است، هم اگر ندانيم، چه از نظر مردم و چه از نگاه دين ، عذرى نداريم.

اينها اندكى و گوشه‏اى از نكاتى بود كه در مسير «دانستن» و كسب دانش، بر ايمان راهگشا ست و بهره ورى ما رااز «علم» و «معلّم» و «تعليم» و «تعلّم» مى‏افزايد.

پي نوشت ها:

1) منيةالمريد، شهيد ثانى، ص 239.

2) المحاسن، برقى، ج 1، ص 364.

3) تحف العقول، ص 51.

4) الاختصاص، شيخ مفيد، ص 335.

5) شرح نهج‏البلاغه، ابن ابى الحديد، ج 20، ص 262.

6) غررالحكم، ح 4579.

7) همان، حديث 5444.

8) نهج‏البلاغه، صبحى صالح، حكمت 80.

9) غررالحكم، حديث 8916.

10) همان، ح 8917.

11) المحاسن، برقى، ج 1، ص 359.

12) غوالى اللئالى، ابن ابى جمهور، ج 1، ص 285.

13) سوره نحل (16) آيه 78.

14) بحارالانوار، ج 78، ص 453.

15) دعائم الاسلام، ج 1، ص 82.

16) نهج‏البلاغه، ترجمه فيض‏الاسلام، حكمت 312.

17) غررالحكم، حديث 5595.